

آتورپته

قاتل شخصیت‌ها



اول اولین جرعه وقتی زده شد که در خلال مناظره ای که یکی از تشکل‌ها ترتیب داده بود، طرفین مناظره پیرامون یکی از تصمیمات ابتدای انقلاب و قبل از جنگ مناقشه کردند. یکی از طرفین به یکی از تصمیمات امام اشاره ای داشت؛ و طرف مقابل که اصولا با چنین کارهایی مخالف بود، به نحوی مسالمت آمیز، بدون آنکه اشاره ای به امام خمینی داشته باشد، از اتخاذ چنین تصمیماتی که به زعم او، باعث جنگ ایران و عراق شد، گلابه کرد. چیزی که من را آزار می داد، این بود که آن بزرگوار که سخنان قابل توجهی می زد، در عین اینکه در باطن کلام، نوعی اعتراض کلی، به منش امام خمینی داشت، اما معمولا این اعتراض را به سطوح پایین تر تقلیل و یا آدرس غلط می داد. این قضیه می تواند تعبیر به نفاق شود. اما به نظر حقیر مسئله دیگری در میان است.

دوم جرعه دوم از آن جا بود که هنگام بدرقه یکی دیگر از اساتید، هنگامی که از او پرسیده شد آیا آمریکا با این بحران‌های پشت سر هم فرومی‌پاشد یا خیر؟ با جدیت گفت: «غرب بر روی عقل انسان‌ها پایه گذاری شده است، بنابراین هرگاه شکست می‌خورند، اولین فحش را به نظریه پردازان و استراتژیست‌هایشان و دومین فحش را به سیاستمدارانشان می‌دهند، و سپس از نو همه چیز را بررسی می‌کنند. برای آن‌ها هیچ چیز مقدس نیست و بنابراین تخریب بنای شکست خورده و ایجاد یک بنای جدید کاری سهل و آسان است.» صرف نظر از اینکه آیا کشورهای اروپایی و آمریکا، در حل مشکلات، اینقدر موفق هستند یا خیر، اما این جرعه نیز بسیار تاثیرگذار بود.

سوم اوایل امسال یکی از اساتید بنام حوزه علوم انسانی، در برنامه ای که در سالگرد شهادت استاد مطهری، پخش می‌شد، بزرگترین ظلم به مطهری را، تبدیل وی به یک معلم رسمی برای حکومت فعلی دانست. چهارم نکته ای که در سالهای اخیر بسیار من را متعجب می‌کند، اصرار بر مفهوم عدالت محوری است. در حالی که سالها پیش، دوگانه‌هایی، و یا پله‌کان‌هایی برای عدالت محوری ساخته می‌شد که در آن عده ای حتی با استدلال‌های به ظاهر موجه، مخالف رویکرد عدالت محورانه بودند.

«آتورپته»، در یک معنای عامه فهم، امری است که مسلم، یا بدیهی

پنداشته می‌شود، و از قِبَل این مسلم‌پنداری، مخالفت با آن، مستوجب ضرر مادی یا معنوی است. این مساله اساسا با امر قدسی که مسلم بودنش، داوطلبانه و از سوی مومنین صورت می‌گیرد، تفاوت جدی دارد. آتورپته، یک نوع اجماع از ناحیه قدرت (چه قدرت سیاسی، مذهبی، رسانه ای، و حتی قدرت مستقل) است که در آن، خطوط قرمزی طراحی شده (این خطوط الزاما توسط قانون و یا حتی خودآگاه طراحی نمی‌شوند) که تخطی از آن، در بهترین حالت، طرد شدگی یا مورد تاسف قرار گرفتن را به دنبال دارد. آتورپته سازی از شخصیت‌ها یا مفاهیم، اختصاصی به حکومت‌ها ندارد. بلکه هر گروهی، حتی یک گروه ۳ نفره، و هر نهادی، حتی حوزه علمیه یا احزاب سیاسی آزادی طلب، در هنگامه عمل، دست به یکسری آتورپته سازی‌ها می‌زنند. این آتورپته‌ها قاتل شخصیت‌ها و مفاهیمی هستند که آتورپته شده‌اند. برگردیم به حرف آن استادی که ظلم به مطهری را رسمی شدن او توسط حکومت دانست. که می‌توان این را در حوزه‌های مبتدلی همچون، برگزاری مسابقات پیامکی از کتاب‌های ایشان، یا سمینارهای مشابه و فرمایشی نهادهای مختلف در بزرگداشت ایشان، مشاهده کرد. براستی، در مملکت ما، اگر کسی به نظام جمهوری اسلامی، معتقد باشد، اما نحوه مواجهه، و دریچه نگاه شهید مطهری را به کلی نپسندد و «این را صریحا اعلام کند»، چگونه فردی خواهد بود؟ به نظر می‌رسد، برخلاف استثناءهایی که به مرور در حال تکثیر هستند، عمده معتقدان به این نظام، چنین فردی را نکوهش و در وضعیتی منصفانه تر، شایسته ترحم می‌دانند. همینطور است کسی که در فضای آزادی خواهی، یا شناخت شیعه سیاسی، نگاه معلم دردمند ما، دکتر شریعتی را نپسندد و «این را صریحا اعلام کند»، او فردی بی سواد و ناآگاه از عظمت (بخوانید آتورپته بودن) شریعتی شناخته خواهد شد. در حوزه‌های علمیه، افرادی همچون مراجع تقلید، یا علمایی که به کھولت سن، یا اعتبار علمی بالایی رسیده‌اند همین وضعیت را کمابیش دارا هستند. به طوری که امروز، نقد آرای این آیات عظام چه در حیث فقهی، چه در حیث فلسفی و چه حتی در حیث سیاسی، آداب و مناسکی! دارد که هرکسی را بدان راه نیست! مفاهیم هم در این میان دچار چنین وضعیتی می‌شوند، به طوری که واژه استقلال یا حاکمیت ملی، نه به خاطر مطلوبیت احتمالی اش، بلکه به خاطر خشمی که مخالفت با آن، بر می‌انگیزاند، عمدتا توسط همگان در لفظ تکرار می‌شود. در حالی که یکی از مشهورترین نگاه‌های سیاسی رایج در دنیا، با پشتوانه نظری طولانی، منکر مفهوم استقلال کشورها در دهکده جهانی، بای نوحوان می‌باشد. و این که سیاست گذاری‌های اقتصادی، فرهنگی و حتی سیاسی، مستقل از شرکت‌های خارجی اقتصادی حاضر در کشور، و یا متحدان سیاسی صورت بگیرد، را امری غیر ممکن و بیهوده می‌داند.

دهند تا سازگاری حاصل شود و در این بین بزرگترین ظلم به همان کسی شده که دلسوزانه تبدیل به آتورپته شده است. در چنین وضعیتی است که آتورپته صرفا یک امر زبانی و شعاری می‌شود، که در حیطه عمل، بسته به تفسیری که افراد از این آتورپته دارند، هزار و یک شکل پیدا می‌کند. فکر می‌کنم اگر روزی برسد که شریعتی و مطهری، هاشمی و خامنه‌ای، بازرگان و خمینی، سروش و داوری، عدالت محوری و سودمحوری، استقلال و جهانی شدن، و هزاران مفهوم و شخصیت، از مسلم انگاشتن ساقط شوند، آنگاه است که می‌توان به اخلاص هر فرد در حمایت سیاسی از یک شخصیت، یا تایید یک نظر یا مفهوم، بیشتر از این‌ها اطمینان داشت. آن موقع است که کسی که منکر به زعم خودش ماجراجویی است، براحته امام خمینی را نقد کرده و تصمیم ایشان مبنی بر تحریک عشایر عراق را نادرست می‌داند. آن موقع است که یک آزادی خواه، که منکر نگاه‌های ایدئولوژیک است، می‌تواند براحته شریعتی را نقد کرده و نگاه ایشان را به زعم خودش ذاتا خشونت آفرین بداند. آن موقع هست که از رادیکال‌ترین جریان‌های اسلام گرا، تا لیبرال‌ترین جریان‌های ملی گرا، از ظن خود یار شهید مطهری نمی‌شوند، و دست به تفسیر مورد علاقه شان از وی نمی‌زنند. آن موقع است که می‌توان بعضی نظرات شریعتی را قبول داشت و بعضی را نه. زیرا هیچ انسانی در این زمانه، مساوی قرآن نیست که انتظار داشته باشیم نباید نومن بعض و نکفر بعض باشیم. اتفاقا باید از انسان‌های ناقص چیزهایی را یاد گرفت و نقدهایی را وارد دانست. می‌توان به موضع گیری‌های سیاسی یک مرجع تقلید اعتراض داشت و اتفاقا مقلد او نیز بود. می‌توان طرفدار یک شخصیت سیاسی بود، اما در آن اجماع آتورپته ساز حول آن شخصیت، دست به انتقاد از او نیز زد. بیایید کلاهمان را قاضی کنیم. چند بار در زندگی تان پیش آمده که حرف حقی را معتقد باشید، ولی اتمسفر جمع دوستانه، یا تشکیلات تان، این حرف را برنتابد؟ و طبیعتا این حرف را در دهان مکتوم نگه داشته اید؟ بیایید کمی به خوابگاه‌های دانشجویی، بحث‌های درون تاکسی‌ها، کلاس‌های معارف و ... نگاهی دوباره بیندازیم. و ببینیم که آن چیزی که در قلب‌های ما می‌گذرد، در موارد متعدد با آن چیزی که در عرصه رسمی می‌گوییم تفاوت دارد. ببینیم که حتی قانون اساسی کشورمان، به عنوان یک تجربه بشری، به جای آنکه محل نقد باشد، تبدیل به میثاق ملی (بخوانید آتورپته) شده است. و هیچ کس نمی‌تواند عقیده سیاسی خود را بدون اشاره به قانون اساسی بیان کند. حتی اگر در باطن حرفش خلاف قانون اساسی باشد، مجبور است نامی از این میثاق ملی ببرد. بخشی از این امر گرچه به خاطر قوه قهریه حکومتی است اما اگر این بحران را به حکومت نسبت دهیم، در واقع خیال خودمان را راحت کرده و فریب داده ایم.

در این بین دو خطر وجود دارد:

اول این که این سقوط مفاهیم و شخصیت‌ها، متأسفانه بیشتر از آن که در مورد بت‌ها (همان آتورپته‌ها) می‌تواند اتفاق بیفتد، به نحو مضحک و دردناکی برای امور قدسی (همچون کربلا یا حجاب) در حال پیگیری است. پیگیری ای که البته پشت آن دلسوزی ای برای برداشتن موانع از فهم متقابل انسان‌ها نیست بلکه شاید بتوان آن را به یک نوع لجبازی سیاسی با حکومتی دانست که داعیه قدسیت دارد. تحلیل این مسئله که چرا حقیقتی به نام امام حسین (ع) بدون تبلیغات و سمینار و نوشتار بازکردن برای ایشان، تبدیل به یک امر مسلم قلبی برای عموم ایرانیان شده است، همان تفاوت امر قدسی با آتورپته است که گروهی از درک این تفاوت‌ها عاجزند. طبیعی است که هر شخصیتی و هر مفهومی به این امور قدسی نزدیک شود، به سمت جامعیت رفته و محویت وی نزد مردم عادی است. ولی خطری که از سوی دیگر در میان است این است که بخشی از جوانان و مردم ما به آتورپته بودن این مفاهیم و شخصیت‌ها افتخار کنند و این را ناشی از قدرت اقتناع نظام بدانند. چیزی که از آن تعبیر به گفتمان می‌شود. ولی شکست‌های متعدد روزی این بخش از دوستان را هم از خواب خرگوشی بیرون خواهد آورد و متوجه عمق رذالت مفهوم آتورپته خواهد کرد.

نویسنده: محمد حسین تسخیری

پندارد. همینطور است مفهوم «عدالت محوری»، که به دلیل آتورپته شدن، هیچ مخالفی ندارد. در حالی که بسیاری از نظریات، البته بدون نفی مطلوبیت ذاتی عدالت، در بدو امر منکر محوریت عدالت می‌شوند.

شاید بتوان بزرگترین آتورپته این سرزمین را، امام خمینی و بعد از ایشان امام خامنه‌ای دانست. شاید در بدو امر تصور کنیم که قدسیت زدایی (بخوانید آتورپته زدایی) از بعضی از این شخصیت‌ها و یا مفاهیم، ظلم به آن‌هاست. ولی این نوشته سعی دارد ثابت کند که ظلم اصلی در آتورپته شدن این مفاهیم و شخصیت‌هاست که رخ می‌دهد و این‌ها به مسلخ آتورپته برده می‌شوند.

با محوریت دو مفهوم و شخصیت، این مساله را روشن می‌کنیم. ابتدا عدالت محوری:

هنگامی که در یک نظام فاقد آتورپته، نظام اقتصادی عدالت محور با یک نوع نگاه خاص (مثلا کمونیسم) حاکم می‌شود، افرادی که مخالف چنین نظام عدالت محوری هستند، براحته، این مخالفت را ابراز کرده، و در صورت توفیق در امر بسیج مردم، اقدام به تشکیل دولتی سود محور با یک نوع نگاه خاص (مثال لیبرالیسم) می‌کنند. (البته این صرفا یک مثال است و در واقع هم کمونیسم و هم لیبرالیسم آتورپته‌های خاص خود را دارند که صحنه را برای رقیب بسیار تنگ می‌کند) در واقع هر کسی ضمن اینکه در انتهای امر عدالت را چیز مطلوبی می‌داند، اما محوریت عدالت، یک آتورپته نیست و همگان مجبور نیستند که برای عدم ریزش محبوبیت خود، دم از محوریت عدالت بزنند. و این طور است که مرزبندی‌ها خالص تر و واقعی تر می‌شود. اما اگر عدالت محوری، یک آتورپته باشد، مخالفان عدالت محوری نیز، مجبورند در ظاهر امر، شعار عدالت محوری داده، و در چنین وانفاسایی، انتخاب آنها توسط مردمی که عدالت محوری را مطالبه می‌کنند، نوعی به مسلخ رفتن عدالت محوری است. در واقع قومی که عدالت محوری را از یک مفهوم قابل انتخاب، به امری مسلم تبدیل می‌کند، بر خلاف نیتی که دارد (حاکمیت دائم عدالت محوری) در واقع مقدمات فریب خوردن خودش در صحنه ای را تدارک می‌بیند که معلوم نیست چه کسی عدالت محور نیست.

دوم شخصیت رهبران سیاسی به طور خاص امام خمینی (ره) هنگامی که شخصیت‌ها فارغ از نظرات و عملکردشان تبدیل به امری مقدس می‌شوند، در واقع تبدیل به امری مبهم می‌شوند که همانند خمیر بازی، توسط افراد مختلف شکل داده می‌شوند. هنگامی که مخالفت علنی با آرای امام خمینی (ره) در دایره بازیگران سیاسی حاضر در ایران، امری بسیار مذموم باشد، آنگاه است که به جای آنکه امام خمینی (ره) خود، به تبیین خودش بپردازد، هزار و یک مفسر پیدا می‌کند. زیرا کسانی که با امام واقعی، سر ناسازگاری دارند، مجبورند امام را به مثابه خمیر بازی، شکل

تو که اون گوشه نشستی، لنگش کن!

سوالی که همیشه ذهن من را مشغول کرده بود این بود که بار اساسی هر انقلاب بر دوش چه کسانی است؟ طبیعی است که انقلاب اگر بدون یک حرکت توده ای صورت نگرفته باشد، بیشتر شبیه کودتاها، و یا حداکثر قیام های عدالت طلبانه ای از جنس قیام های آمریکای لاتین است. چیزی که انقلاب ما را به معنی واژه انقلاب نزدیک کرده، همان تحول و دگردیسی مردم ما در ۱۵۰ سال اخیر است. مردم ما اولین بار نبود که منقلب می شدند.

در واقع با ورود هر موج از تحولات جهانی در ۲۰۰ سال اخیر و به خصوص ۱۰۰ سال اخیر، ایرانیان دچار تغییر و تحول های مستمر بودند. اما نکته ای که این وسط همیشه وجود دارد این است که با وقوع انقلاب در جان آدمیان این مرز، آن هایی که واقعا از عمق جان، به آن تحولات دل بسته اند، بار اصلی را به دوش خواهند کشید. و بابت این تحول عمیق درونی، در کشمکشها حتی خود را فدا خواهند کرد. هنگامی که در سال ۱۳۵۷ انقلابی با رنگ و بوی دینی، در عرصه سیاسی به پیروزی رسید، همیشه در رادیو و تلویزیون و لسان مسئولان نظام این دیده می شد و می شود که مردم، انقلاب را به پیش می برند. گرچه عقیده دارم این حرف درست است، اما معتقدم گرچه آن انقلابی که مردم پیش می برند، واقعی تر است ولی آن انقلابی نیست که الزاما انقلاب مطلوب یک حکیم یا مرد الهی همچون امام خمینی (ره) باشد. در واقع در نگاهی واقعی تر انقلاب اسلامی ایران، در بستر یک اجماع عمیق نظری بر روی عقاید امام به وقوع نپیوست، بلکه در بستر یک اجماع عملی و عملگرایانه ی گروه های مختلف مردم، بر امام، پیروز شد. در واقع در وضعیتی که گروه های مختلفی که هر کدام به لحاظ نظری اختلاف نظر و حتی اختلاف مبانی هایی با امام داشتند، در ایران، به تعلیم و تربیت نظری بخشی از مردم می پرداختند، نه تنها بخش عظیم توده مردم، از نظرات عمیق امام، ناآگاه بودند، بلکه همان عده قلیل نیز، دست پرورده سوسیالیست ها، ملی مذهبی ها، کمونیست ها و بخشی از بدنه حوزه علمیه ای بود که تا سال ۵۶ رو به روی امام خمینی (ره) بود.

امام خمینی قلب ها را تسخیر کرد، ولی عقل ها قبلا جور دیگری تسخیر شده بودند. از ۱۵۰ سال پیش ، آرام آرام، ما یادگرفتیم که طور دیگری فکر کنیم، بیندیشیم و نتیجه گیری کنیم. عقل منقطع از آسمان، تبدیل به یک سوپر ارزش شد که در آن هرگونه استنتاجی خارج از این فضای عقلی، غیر علمی و خرافه تلقی

بعدالتحریر

۱- اول سلام

۲- بعضی از این چیزهایی که اینجا می گیم اونقدر ارزش یه مقاله را ندارند، فقط می گیم، که کمی دور هم دیگه بخندیم!

۳- روز مهندسی مبارکِ همه کسانی که برای همه چیز به دانشگاه اومدن جز مهندس شدن، و تریک ویژھ تر برای همه کسانی که اگر به اون ها قول حقوق تضمینی رو همین الان بدهند، دانشگاه رو در اسرع وقت ترک خواهند کرد! راستی یک سوال بی جواب هم داریم. خواجه نصیر الدین طوسی علاوه بر مهندس بودن در علوم دینی هم متبحر بود. حالا چی شده که در سیستم آموزشی فعلی، اوج انسانیت دانشجوی فنی، مهندس شدن تعریف شده؟

۴- مسئولین محترم معتدل!

اشداء علی الکفار رحماء بینهم نه برعکس! لبخند به برادر مسلمان، احتیاط با دشمن، نه برعکس! هر چی قبلا اتفاق افتاده بریزید دور، هر کی هر کاری قبلا کرده بریزید دور، اگر منتقد بی اخلاقی قبلی ها هستید و مرد میدان اخلاق بسم …، برادر مسلمان تان رو احترام کنید، انتقاد را حرف مفت نخوانید، در عوض به بی ادبی های خارجی واکنش بدید، این طوری برای خودتان هم بهتره! چون با اخلاق مداری شماست، که «منتقد» صفش از «مغرض» جدا میشه! ما همه در یک کشتی هستیم، موفقیت شما در کسب منافع جمهوری اسلامی، همه ما را خوشحال می کنه.

شد. شاید بتوان گفت که امام خمینی با تسخیر قلب ها، توانست دریچه آسمان را باز کند، و نعمت شهادت را برای ایرانیان به ارمغان بیاورد. اما وقتی عقل ها، آسمان را انکار کنند، طی فرآیند تدریجی، این دریچه هم انکار خواهد شد. مردم ما اگر هزینه ای برای این انقلاب خمینی (و نه انقلابی که واقعی است و کاملا پیرو تمایل مردم) دادند، با عقل هایشان نبود، بلکه با قلب هایشان بود، زیرا اگر قرار بود عقلانیت حسابگر جدید تصمیم گیر اصلی باشد ، همان ابتدا نباید تسخیر سفارتی رخ می داد، و یا جنگی ادامه می یافت. مردم ما تمام آن قسمت هایی که به امام خمینی لبیک گفتند، از عقل هایشان بهره ای نبردند، زیرا عقلانیت جدید، تمامی بیانیه های امام را آرزوپردازی هایی می داند که منجر به فجایعی همچون کشته شدن ۵۰۰ هزار ایرانی در جنگ می شود.

ولی همه اینها برای چیست؟

برای بار صدم تاکید میکنم که آن چیزی که مطلوب من یا فلان کس، است در جای خود محترم است، و می توان برای تحقق آن نیز تلاش کرد، ولی آنگاه قطعا انقلابی دیگر لازم خواهد بود. انقلابی که ابتدا خودمان درگیرش شویم و بعد به آن دعوت کنیم. آن چیزی که از انقلاب اسلامی ایران که تحقق سیاسی اش در سال ۵۷ پیش روی ماست، سراسر لبیک های قلبی به امام خمینی (ره) نیست. بلکه در جدال عقل زمینی و قلب قدسی، بارها شاهد مغلوب شدن دومی بوده ایم. نگارنده قصد نکوهش کسی را ندارد. در بین خوانندگان این سطور، هستند کسانی که اتفاقا این غلبه را مبارک می دانند. حتی هستند کسانی که وجود چنین قلب قدسی را اساسا انکار می کنند. و من نه به ایشان نقدی دارم و نه اساسا ادعایی برای درک عقلانیت زمینی و قلب قدسی. اما اگر خیاط نباشم، و نتوانم لباسی برای پادشاه بدوزم، حداقل می توانم لخت بودنش را تشخیص و فریاد بزنم. بسیاری از کسانی که به خاطر ابهت نام امام(ره) و آتوریته شدن ایشان، ادعای فرزند انقلاب بودن دارند، بسیاری از کسانی که اکنون هر کدام، گوشه ای مجراهای تصمیم گیری و تصمیم سازی را به عهده گرفته بودند و دارند، به اندازه یک پیرزن مادر شهید قلبا امام را دوست ندارند. پیرزنی که هنگامی که نزد امام می رود، قاب عکس پسر اول را نشان می دهد، پسر دوم، پسر سوم و هنگامی که اشک های شدید امام را نظاره می کند، تمام قاب های عکس را زیر چادرش قایم می کند و با گله

۵- در راستای آتوریته شدن نظرات رهبری، اکثر کسانی که تا قبل از ابلاغ سیاست های اقتصاد مقاومتی، در نظریات شون، چنین کارهایی رو مسخره تلقی می کردند، الان مجبورن، این ابلاغیه را سر چشم بگذارند و تازه در مورد ضرورت اجرای آن، سخترانی هم بکنند!!! یاد توصیه رهبری پیرامون ازدیاد نسل افتادیم. تا قبل از اون سخترانی، چون داعیه دار ازدیاد نسل، اون مرد پوپولیست بود که رفته؛ همه کارشناسان چپ و راست و بالا و پایین، متفق القول بودند که چنین کاری، احمقانه و فاجعه باره. ولی پس از سخترانی رهبری، ناگهان در یک چرخش ۵۴۰ درجه ای (π + ۲ π)! درباره فواید بچه زیاد داشت در ساحات مختلف، از جمله آرامش روانی، ازدیاد رزق و افزایش نیروی انسانی و جلوگیری از پیر شدن جمعیت سخن پراکنی کردند. حالا صحنه اجرا، صحنه مخالفت با مافوق نیست، ولی انصافا کسی اسلحه زیر گلویتان نگذاشته که اینقدر با حرارت در مورد چیزهایی که قبول ندارید، حرف بزنید!

۶- تصمیم گرفتیم یک مسابقه در این شماره برگزار کنیم. مسابقه یه سوال داره: این جملات متعلق به چه کسی است؟

در دنیا لفظ، مفهوم و تعبیری به نام استقلال اصلاً نداریم. استقلال تعبیری است که در دهه ی ۱۹۵۰ میلادی کشورهای آفریقایی برای دوره ی استعمارزدایی استفاده می کردند. مفهومی بود که مؤثر افتاد و در کسب حاکمیت ملی برای ایران در دوران پس از انقلاب اسلامی مفید بود، اما امروز لغت استقلال کاربرد ندارد.

به چند نفر از کسانی که پاسخ درست بدهند، یک عدد کراوات نفیس سوئیزی اهدا می گردد. شماره پیامک مسابقه، بعدا اعلام می شود!

۷- هفته گذشته هفته پر ترافیک تالار ۸ بود و مجموعه ها زحمت زیادی کشیدند. به نظر می رسه که بعد از تخلیه روانی کامل دانشجویان در این هفته ی شلوغ، میزان بزهکاری در دانشگاه کمتر شده!!! خب از این به بعد بیایید حرف های جدی بزنیم!

می گوید: من تمام این ها را فدا کردم که اشک شما را نبینم! نمی دانم از این متن احساسی، فرجی رخ خواهد داد یا نه. اما می دانم زمان جنگ، از ۳۶ میلیون نفر جمعیت ایران، که قاعدتا حداقل، یک ششم شان می توانستند بجنگند، تنها یکی دو میلیون رزمنده راهی شدند که بعضی هایشان سابقه جبهه شان ۱ روز است. آن هایی که قلب هایشان را به خدا سپردند، هیچ وقت منتی بر سر آن ۳۴ میلیون نگذاشتند، و به قول حاج کاظم آژانس شیشه ای، همیشه خیبری ماندند و ساکت. ولی نکند توهم برمان دارد که آری، این ما بودیم که سختی ها را تحمل کردیم، این ما بودیم که انقلاب را به پیش بردیم. به وفور، آدم هایی هستند که در تحریم ها بیشترین فشار، در جنگ بیشترین هزینه و در شهرها، بیشترین فحش را از همین مردم می خورند، اما نجیب اند. حتی اگر عقلانیت جدید، این نجابت را حماقت بدانند. آن ها داد نمی زنند. خیبری اند. اگر انقلاب همان شترگاو پلنگی باشد که به مثابه یک کشتی بی مقصد، هر روز جهتی تازه مطابق میل مردم می گیرد، می توان آن ادعاها را پذیرفت. اتفاقا من هم قائل به شترگاوپلنگ بودن این انقلاب هستم. ولی شما را به همان شهیدی که در بستگان تان دارید، این کشتی را به دغدغه های امام خمینی(ره) نسبت ندهید. امام خمینی را کسی دل شاد کرد که قبل از جنگ یک کشاورز ساده بود با یک تراکتور، بعد از جنگ باز هم یک کشاورز ساده بود ولی بدون تراکتور و دم نزد، امام خمینی را کسی دل شاد کرد که حکم غیر عقلانی (با معیارهای عقل امروزی) امام را مبنی بر قتل سلمان رشدی اجرا کرد و در یک اتاق، به یک صندلی بسته شد و با مِب تکه تکه شد.

امام «عاقل» نبود. امام «عاشق» بود.

اگر دوست داریم بنشینیم گوشه گود و بگوییم لنگش کن! مانعی ندارد، اما خدا نکند روزی توهم برداریم که وسط گود هستیم.

نویسنده : محمد تنکابنی

۸- همه ما کتاب های زیادی در زندگی مان می خونیم ، البته عمدتا بالاجبار، از کتاب های داستان پنج برگی دوران کودکی، تا کتاب های درسی، تا آثار متفکران و شاعران و دانشمندان. حالا انصافا این توصیه را برای همه مان می گویم. خودمان صد برابر بیشتر از همه عزیزان، درگیرش هستیم. بیاین با این ذهن های ساندویچی و عجول، گاهی هم این کتاب ۶۰۵ صفحه ای را ورق بزیم . در حد توانمان (که قطعا بیشتر از آن چیزی است که فکر می کنیم) مطالعه اش کنیم. این ها را گفتیم و به صورت ویژه به دوستان کانون قرآن و عترت دست مریزاد می گویم که این عزم را کردند که به مرور قرآن از این مهجوریت بیرون آید. اما حواسمان باشد، اگر جلسات صرفا تبدیل به یک امر قالبی بشه، خیلی خطرناک تر از مهجوریت قرآن خواهد بود. اگر صرفا تفننی به قرآن رجوع کنیم، با آمار بالای جلسات، دچار یک جهل مرکب خواهیم شد. در حالی که مهجوریت قرآن حداقل ما رو آگاه می کنه که باید کاری کرد. ولی نباید خدای نکرده بر اساس روند رایج در کشور، این جلسات تبدیل به بیلان کاری بشه که در آن صورت، این دغدغه ، خودش را نقض می کند. البته دوستان کانون قران و عترت خودشون به خوبی متوجه این نکته هستند، که هر چه کارشان کمتر متوجه بیلان پر کردن باشه، بیلان اصلی پیش خدا پر پیمان تر است. راستی برای تکمیل این حرکت بسیار ارزشمند دوستان کانونی مان، اعلام می کنیم که برنامه تفسیر قرآن استاد طاهرزاده هر شنبه برقرار است.

۹- …هم عَجَل لولیک الفرج و العافیه و النصر واجعلنا من انصاره و اعوانه و المستشهدین بین یدیه